فصل‌نامه علمی ـ پژوهشی پژوهش‌نامه‌ی تاریخ اسلام
سـال اول، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۰
صفحات ۹۳ – ۱۱۸

علل افول علمی تمدن اسلامی[۱]

حبیب اله سعیدی‌نیا[۲]

چکیده

تمدن اسلامی پس از شکل‌گیری و پشت سر گذاشتن چند قرن درخشش در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، علمی و فرهنگی، از قرون میانه به بعد با موانع و مشکلاتی روبرو گردید که موجب شد تا با وجود دارا بودن دستاوردهای گرانمایه و پرورش اندیشمندان فراوان دچار افت و افول گردد و نتواند متناسب با مقتضیات زمان، زمینه‌های لازم را برای توسعه‌ی همه جانبه جامعه اسلامی فراهم سازد.

درباره‌ی افول تمدن اسلامی، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است. هر یک از نویسندگان، با نگاه خاصی به بررسی پدیده‌ی افول تمدن اسلامی پرداخته‌اند و علل و عوامل مختلفی را در این افول دخیل دانسته‌اند؛ ولی در میان تحلیل‌های صورت گرفته، کمتر به علل افول علمی تمدن اسلامی پرداخته شده است. این پژوهش بر آن است تا ضمن بررسی و تحلیل علل علمی افول تمدن اسلامی، راهکاره‌های لازم برای احیای تمدن اسلامی را نیز ارائه نماید. نگارنده بر این باور است که مسائل علمی، نقش عمده‌ای هم در اعتلا و درخشش تمدن اسلامی و هم در افول این تمدن بزرگ داشته است و یکی از مهم‌ترین راه‌های احیای تمدن اسلامی را نیز رفع این موانع و حرکت در جهت توسعه علمی می داند.

کلیدواژه‌ها

تمدن اسلامی، توسعه‌ی علمی، احیا علمی، باززایی علمی، نظام تاریخی.

---

۱. تاریخ دریافت: ۸۷/۵/۲۲. تاریخ پذیرش: ۸۹/۱/۱۷.

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه خلیج فارس، h_saeedinia@yahoo.com

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

مقدمه

تمدن اسلامی یکی از عظیم‌ترین و تأثیرگذارترین تمدنهای جهانی است که با پیدایش و پرورش، افق جدیدی در عرصه‌های مختلف به روی همه اقوام و ملل گشوده شد و با تکیه بر فرهنگ ترکیبی و تکمیلی که داشت از تمام دستاوردهای علمی و ارزشمند سایر تمدن‌ها بهره گرفت و سپس خدمات ارزنده‌ای به ویژه در عرصه‌ی علوم متعارف و مبتنی بر اصول و مبانی شریعت اسلام به تمدن‌های موجود بشری ارائه کرد؛ زیرا تمدن اسلام که در گستره‌ی وسیع جغرافیایی خود با اقوام و زبان‌های گوناگون روبه‌رو شد و به دلیل داشتن ماهیت تلفیقی و ترکیبی و نیز قدرت بالای اقتباس، توانست میان مبانی فکری خود با اندیشه‌ی سایر اقوام، ارتباط برقرار کند که این نشانی از قدرت و توانایی این تمدن است. این ارتباط، سبب ایجاد یک تحول عمیق و پویای فکری در نظام جهانی گردید و با بازتاب‌های علمی و فرهنگی گسترده و متنوعی همراه بود. این تمدن با بهره‌گیری از مفاهیمی همچون علم‌گرایی، عقل‌مداری، عدالت‌گستری، پیوستگی و ظرافت که از مشخصه‌های برجسته‌ی تمدن اسلامی محسوب می‌شود موفق شد تا ضمن توجه به میراث ادعایی گذشته، به حال و آینده نیز بیندیشد و از طرفی با توجه به این‌که مقوله‌ی تمدن به طور کلی از مفاهیم فرهنگ و نظام تاریخی وسیع‌تر است، تمدن اسلام را می‌توان پیوندگاه میان جهان‌بینی و نظام تاریخی اقوام و ملل گوناگون دانست. به سخن دیگر منظور ما از تمدن اسلامی در این نوشتار، فرهنگی است که فراتر از خاستگاه خود (مدینة النبی) گسترش مکانی و زمانی یافته و اجتماعات متعدد را در برگرفته است؛ از حیات اجتماعی تأثیر پذیرفته و بر حیات اجتماعی آن‌ها تأثیر گذارده است (رجب‌زاده، ۱۳۷۶، ص۵۲)، دارای خصیصه‌ی جهان-وطنی است و همه‌ی ملت‌ها در ترکیب و ایجاد آن سهم وافری دارند.

مطلب دیگری که باید در حوزه‌ی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گیرد این است که این حوزه به مراتب محدودتر از حوزه‌ی دین اسلام است؛ چرا که حوزه‌ی تمدن اسلامی شامل مناطق و اقوامی می‌شود که با جهان‌بینی و نظام تاریخی اسلام و نیز از ابزار و امکانات اسلامی برای گذران امور زندگانی بهره می‌گیرند؛ بنابراین حوزه‌ی دین اسلام هم مقدس‌تر و هم بسیار وسیع‌تر از حوزه‌ی تمدن اسلامی است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

این تحقیق بر آن است تا علـل و عوامـل علمـی عقـب مانـدگی در حـوزه‌ی تمـدن اسلامی را مورد بررسی قرار دهد برای پرداختن بـه ایـن مهـم، ابتـدا بـه طـور مختصـر دیدگاه‌های مختلف را در مورد افول تمدن به طـور عـام و آن‌گـاه عوامـل افـول تمـدن اسلامی به طور خاص بیان کند؛ سپس علل افول علمی تمدن اسلامی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد و در پایان، به اختصار راهکارهـای لازم بـرای رفـع موانـع علمی و نیز عوامل توسعه‌ی علمی را ارائه می‌کند.

موضوع تحقیق حاضر، بررسی نقش علـل و عوامـل افـول علمـی تمـدن اسـلامی از سده‌های میانه تا کنون است. در این پژوهش، هدف اساسی، تبیین این مسأله اسـت کـه چه علل و عوامل علمی در افول تمدن اسلامی از سده‌های میانـه تـاکنون نقـش داشـته است و این‌که چرا تمدن اسلامی جایگاه رفیع علمی و اهمیت جهـانی خـود را در ایـن دوران تاریخی از دست داده است؟ بدین منظور در این تحقیق سعی خواهد شـد تـا بـا استفاده از داده‌ها، منابع و اطلاعات معتبر، چگونگی افول تمدن اسلامی و نقشی که علل و عوامل علمی داخلی و خارجی در ایـن عقـب مانـدگی ایفـا کرده‌انـد، مـورد بررسـی قرار گیرد.

علل افول تمدن‌ها

یکی از خصوصیات تمدن‌ها این است که بعد از طی دورانی، دچـار ضـعف و افـول می‌گردنـد. بنـابراین هـیچ تمـدنی جاودانـه نیسـت؛ زیـرا تمـدن‌ها پیوسـته دسـتخوش دگرگونی‌انـد؛ ولـی برخـی تمـدن‌ها بـه دلیـل ورزیـدگی، انعطاف‌پـذیری و قابلیـت سازگاری‌شان، نسبت به سایر تمدن‌ها حیات طولانی‌تری یافته‌اند؛ در این میان اگـر چـه تمدن اسلامی دوران طولانی پر فراز و نشیبی را طی کرده است و افول آن بـه ویـژه در عرصه‌ی علمی از قرن ششم هجری به بعد واقعیتی انکارناپذیر است، امـا هـیچ گـاه بـه طور کامل منحط و مضمحل نشده اسـت. پایـداری و سرسـختی بـر مانـدگاری مظـاهر تمدن اسلامی با توجه به دارا بودن اصول و مبانی قوی علمی، نشانگر ذات زنده‌ی ایـن تمدن تا کنون بوده است. ظهور علمـا و اندیشـمندان در حوزه‌هـای مختلـف علمـی در دوره‌ی معاصر گواه گویا و زنده‌ای در این زمینه است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

متفکران گوناگونی در مورد پدیده‌ی افول تمدن به طور کلی و از جمله تمدن اسلام در دوران مختلف تاریخی به اظهار نظر پرداخته‌اند. افرادی همچون ابن خلدون (۷۸۵-۷۱۱ ق/ ۱۴۰۶- ۱۳۳۲ م)، فلاویو بیوندو (۱۳۸۸-۱۴۶۳م)، ماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷م)، ویکو (۱۶۶۸-۱۷۴۴م) و نیز در دوران معاصر نظریه پردازانی همچون اشپنگلر، کوویگلی[1]، توین بی، برادل و ساموئل هانتینگتون از جمله کسانی بوده‌اند که در این زمینه اظهار نظر کرده‌اند؛ اما با وجود این، باز یک نظریه‌ی عمومی، جامع و منسجم راجع به پدیده‌ی افول وجود ندارد؛ ولی با توجه به رهیافت‌های این متفکران نسبت به مسأله‌ی افول، سه رویکرد متفاوت را می‌توان تشخیص داد:

۱: زیستی- چرخه‌ای

۲: ترکیبی

۳: ساختاری

بر اساس رویکرد زیستی- چر خه‌ای، تمدن‌ها با زندگی زیستی انسان‌ها شباهت دارند: تولد، جوانی، بزرگسالی، پیری و سرانجام مرگ. این رویکرد تقریباً در قالب همان دیدگاه کوویگلی جای می‌گیرد که هفت مرحله را برای تمدنها در نظر می‌گیرد:

۱: آمیزش ۲: بارداری ۳: بالندگی ۴: کشاکش ۵: امپراطوری جهانی ۶: انحطاط ۷: هجوم (مظفری، بی‌تا: ۵۲).

بر اساس دیدگاه زیستی- چرخه‌ای، نوسازی تمدن با آهنگ طبیعی تکامل زیستی ناهم‌ساز است؛ یعنی همین که تمدنی از مجرای دوران طلایی و انحطاط گذر کرده باشد، فرومردنش گریزناپذیر است. از جمله افراد دیگری که از نظریه پردازان این دیدگاه محسوب می‌شود توین بی را می‌توان نام برد (همان).

رویکرد ترکیبی معتقد است که جنگهای خارجی، عامل اساسی انحطاط تمدن‌هاست، در حالی که ساخت‌گرایان عامل اساسی افول تمدن را عناصری می‌دانند که به ساخت (کالبد و روح) تمدن مربوط می‌شوند؛ عناصری هم‌چون اقتصاد، بحران‌های داخلی و

۱. Quigley.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

خستگی، اختلال اجتماعی و دگرگونی‌های مهم در عرصه‌های بازرگانی، زیرساخت و ارتباطات و دگرگونی‌های ساختاری تلقی می‌شوند.

اغلب نظریه‌پردازان معاصر، عوامل ترکیبی را در پدیده‌ی افول مؤثر می‌دانند؛ افرادی نظیر هانتینگتون خطر اساسی انهدام تمدن غرب در دهه‌های اخیر را در چند فرهنگی و چند قومیتی فزاینده و نیز از ناحیه‌ی قدرت‌های خارجی می‌بینند (همان).

بدین ترتیب اگرچه نظریه پردازان در مورد علل افول تمدن، دیدگاه‌های متفاوتی ارائه نموده‌اند، با وجود این، همه‌ی آن‌ها اصل پدیده‌ی افول را به عنوان حالتی منفی پذیرفته‌اند. پدیده‌ای که می‌تواند بر ساخت تمدن آسیب قابل توجهی را وارد سازد و زمینه‌ساز انهدام آن گردد. بنابراین افول تمدن به دور از علت‌های آن می‌تواند گسست میان جهان‌بینی و نظام تاریخی تعریف شود.

علل افول تمدن اسلامی

تمدن اسلامی نیز مانند سایر تمدن‌ها مراحل مختلفی را طی کرده و از دوره‌ی میانه به بعد با پدیده‌ی افول روبه‌رو شده است؛ اما این که چرا و چگونه این تمدن که سده‌های پیاپی در اوج اعتلا و درخشش قرار داشته، امروزه نسبت به گذشته پرافتخار خود در وضعیت نامناسبی قرار دارد، سؤالی است که باید با تأمل بیشتری مورد بررسی قرار گیرد یا به تعبیر استاد مطهری باید مشخص شود که چگونه شد مسلمانان پس از آن همه پیشروی و ترقی در علوم و معارف و صنایع به قهقرا برگشتند؟ و مسؤول این انحطاط و سیر قهقرایی چیست و کیست؟

برخی نظریه پردازان هم‌چون زرین‌کوب عامل افول تمدن اسلامی را فقدان وحدت وانسجام جامعه‌ی اسلامی و بروز تعصبات قومی و محلی دانسته‌اند، زرین‌کوب معتقد است که این امر موجب رکود و سستی روح تسامح و وحدت موجود بر جامعه می‌شود. وی بر این باور است که از دوره بنی امیه با برتری قائل شدن عرب نسبت به غیر عرب(موالی) به مرور زمان زمینه‌های انحطاط تمدن اسلامی فراهم گردید (زرین‌کوب، ۱۳۶۹، صص۱۵، ۲۲-۲۳).

دیدگاه دیگری که در این زمینه وجود دارد این است که گسترش فساد، تجمل پرستی و راحت‌طلبی ـ که تقریباً از همان آغاز حکومت بنی امیه در شام آغاز گردید و توسط بنی عباس ادامه یافت ـ موجب از بین رفتن بسیاری از درآمدها و ثروت‌های

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

دولت اسلامی، افزایش نارضایتی عمومی و سرانجام افول تمدن اسلامی شد (ابن‌خلدون، ۱۳۳۱، ص۷۴؛ قربانی، ۱۳۷۲، صص۳۸۹-۳۸۲).

عده ای نیز هجوم خارجی همانند جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغول را عامل اصلی افول تمدن اسلامی می دانند (ایولاکوست، ۱۳۶۳، ص۱۴۳).

عامل دیگری که در عقب‌ماندگی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گرفته، انزواطلبی است. بدین معنی که تمدن اسلامی در پی وقوع جنگ‌های صلیبی و قطع ارتباط با خارج به انزوا کشیده شد و در پی این انزوا، خلاقیت در تمدن اسلامی از بین رفت و با تمایلات تجزیه‌طلبانه و تعصب‌گرایانه روبرو گردید (زرین کوب، ۱۳۶۹، ص۳۰).

عده‌ای دیگر از نویسندگان متأخر، مجموع عوامل داخلی هم‌چون استبداد، دنیاگرایی، تحجر، دور شدن از اسلام راستین، فرقه‌گرایی، تغییر اندیشه‌ی سیاسی و عوامل خارجی همانند جنگ‌های صلیبی، حمله‌ی مغول و استعمار غرب را علل عمده‌ی افول تمدن اسلامی می‌دانند (ولایتی، ۱۳۸۳، صص۱۵۶-۱۳۷و۲۱۴- ۱۹۱؛ کاشفی، ۱۳۸۴، صص۲۱۶-۲۰۵).

در تقسیم‌بندی دیگری، نظریه‌ها درباره‌ی علل افول تمدن اسلامی به طور کلی به سه دسته تقسیم شده است: دسته‌ی اول غرب را عامل اساسی عقب ماندگی تمدن اسلامی معرفی کرده است؛ دسته‌ی دوم خود مسلمانان را عامل اصلی افول قلمداد نموده است و دسته‌ی سوم تهاجمات خارجی هم‌چون جنگ‌های صلیبی و حمله‌ی مغول‌ها را عامل اصلی افول تمدن اسلامی شناخته است (فلاطوری، بی‌تا، ص۵۰).

برخی دیگر از نویسندگان که در مورد تمدن اسلامی نظریه‌پردازی کرده‌اند، عوامل زیر را از عوامل اصلی افول تمدن اسلامی قلمداد نموده‌اند:

الف) عوامل اقتصادی و انحراف از مسیر واقعی اسلام که شامل عوامل اعتقادی فردی و جمعی می‌شود.

ب) عوامل سیاسی که در قالب عوامل سیاسی داخلی و خارجی مطرح شده است.

ج) عوامل اجتماعی که مسائلی هم‌چون رواج روحیه‌ی بی توجهی به پیشرفت علم و دانش را شامل می‌شود(قربانی، ۱۳۷۲، صص۳۵۸-۳۴۰ ؛ موثقی، ۱۳۷۳، صص۵۴-۵۱)

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

نظریه‌ی دیگری که در این زمینه وجود دارد نظریه ترکیبی ارگانیسمی- سیستمی (کهولت تمدنی) است. بر مبنای این نظریه، هر تمدنی بعد از پیدایش، شروع به رشد می‌کند. اگراین تمدن به صورت یک سیستم بسته درآید، راکد می‌شود و سپس رو به زوال و انحطاط می‌گذارد. طرفداران این عقیده، با نگاه جبرگرایانه به روند تاریخی تمدن‌ها و ملت‌ها می‌نگرند و مدعی هستند که منابع پیشروی تمدن‌ها به تدریج پایان می‌یابد و چون منابع جدیدی به وجود نمی‌آید، منابع کهن هم در برابر مشکلات و بحران‌ها تاب نمی‌آورند. این سیستم بسته پس از آن‌که قوایش به پایان می‌رسد و قدرت ادامه‌ی حیات و مقابله با عوامل مخالف را از دست می‌دهد، همانند بسیاری از سیستم‌های دیگر رو به پیری می‌رود و حرکت آن به سکون و رکود مبدل می‌گردد. چنان‌که علم و حکمت از سده‌ی ششم هجری/ دوازدهم میلادی به بعد به یک سیستم بسته تبدیل شد؛ حکمت طبیعی از جامعه‌ی شرقی آن زمان رخت بر بست و از میان رفت و تنها ساقه‌هایی از آن به صورت متفکرانی چون طوسی، سهروردی و ملاصدرا به جای ماندند. طرفداران این نظریه معتقدند که رونق علمی که در قرون اولیه‌ی حکومت عباسی به وجود آمد یک جریان طبیعی و خودجوش نبود؛ بلکه پدیده‌ای بود که از بیرون وارد مرکز امپراطوری اسلام در بغداد شده بود. آن‌چه علوم اسلامی را تشکیل می‌داد، برگرفته از تمدن‌های دیگر بود. هم‌چنین نهضت علمی در زمان مأمون و دیگر خلفای عباسی، در حقیقت یک نهضت طبیعی خودجوش نبود؛ بلکه یک نهضت ترجمه بود. دارالترجمه نیز یک دانشگاه نبود، بلکه بیشتر یک دارالترجمه‌ی بزرگ بود. علاوه بر آن، آن‌چه به نام عصر طلایی اسلامی در زمان بنی عباس درخشید، پدیده‌ای نبود که به تدریج و مرحله به مرحله و در طی چندین قرن افت و خیز در بغداد شکل گرفته بوده باشد؛ بلکه وصله‌ای بود که هم‌زمان با پیشرفت فتوحات مسلمین در سرزمین‌هایی که علوم در آن‌ها وجود داشت، یک مرتبه وارد مرکز امپراتوری بنی‌عباس در بغداد شده بود؛ به بیان دیگر، درختی نبود که به صورت نهایی کاشته شده و به تدریج ریشه دوانیده و رشد کرده باشد بلکه درختی بود که با ریشه از جای دیگر کنده شده و به بغداد آورده شده و در

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

انجا کاشته شده بود.حـال ایـن درخـت، ممکـن بـود در شـرایط مناسـبی قـرار بگیـرد که در عمل هم در مقطعی این گونه شد و ریشه گرفت و میوه زیادی هم بـه بـار آورد. اما این احتمال هم وجود داشت که شرایط جدید چندان مناسـب بـرای رشـد نباشـد و نهایتاً از میان برود. امری که پس از گذشتن عصر طلایی پیش آمـد (زیبـا کـلام، ۱۳۷۶، صص۲۲۵-۲۲۳).

در نگاهی جامع‌تر، عوامل افول تمدن اسلامی به چهـار دسـته بـه قـرار ذیـل تقسـیم شده است:

الف) فلسفی- فکری

ب) جغرافیایی- سوق الجیشی

پ) فن آورانه- علمی

ت) نظریه همگرایی جهانی.

الـف) عوامل فـلسفـی - فـکری

طرفداران این نظریه دو برهان عمده ارائـه داده‌انـد: نخسـت مسـأله‌ی خصوصـیت و آرمان فکری فلسفه‌ی اسلامی؛ بدین معنی که بر اساس باور کرمـر[۱]، مسـلمانان در آرای افلاطون و ارسطو کاملاً خبره بودند؛ بنابراین بـه‌رغم ایـن کـه اندیشـه‌ی ارسـطویی بـر کاوش‌های منطقی و اندیشه‌های اخلاقی‌شـان حـاکم بـود، اندیشـه سیاسی‌شـان اساسـاً افلاطونی بود (مظفری، بی‌تا، ص۵۹). علاوه بر این، رویکردشـان بـه فلسـفه بـه جـای سنجش‌گری، بیشتر لفظی و متن بنیاد بود و معرفت به جای پای‌بندی بـه نظـام فلسـفی معین، بیشتر در جهت آداب و آداب‌دانی به کار می‌رفت. برادل این رخداد را بـه اعمـال فشار دین بـر فیلسـوفان نسـبت می‌دهـد و می‌گویـد: " فیلسـوفان اسـلامی بـه عنـوان دوستداران ارسطو، به بحث بی‌پایان میان وحی و نبوت، قرآن و توضیح فلسفی انسـانی مجبور می‌شدند"(همان، ص۶۰).

برهان دوم رکود عمومی تمدن اسلامی را ناشی از ظهور تعصب شدید در قرن پـنجم هجری/ دوازدهم میلادی می‌دانستند که نابودی فلسفه را به عنوان مبحثـی ناسـازگار بـا

۱. Kramer.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

دین اسلام هدف گرفته بود. این جنبش را متکلمانی چون غزالی (۴۹۰- ۴۳۷ق/ ۱۱۱۱-۱۰۰۸م) و ابـن تیمیـه (۶۴۲-۷۰۷ق/ ۱۳۲۸-۱۲۶۳م) هـدایت می‌کردنـد. ظهـور ایـن جزم‌اندیشی باعث از بین رفـتن سرشـت پویـا، جهـان‌بین، یکپارچـه‌گر و روادار تمـدن اسلامی شد که در دوران اوجش مسلط بودند (همان).

ب) عوامل جغرافیایی - سوق الجیشی

بر اساس این دیدگاه، افول تمدن اسلامی از زمانی آغاز شد که سرباز- غلامـان بربـر در دوره‌ی سلجوقی، تقریباً در تمام سرزمین‌های اسلامی قدرت را به چنگ آوردند. بـه موازات این قدرت‌گیری نیروهای ترک، رویداد بزرگی به وقوع پیوست کـه بـه نتـایجی بنیادی و درازمدت انجامید، بدین شکل که بعد از قرن پنجم هجری/ دوازدهم مـیلادی، تمدن اسلامی سلطه‌اش را بر دریا از دست داد، چرا که وقتی اسلام دریـای مدیترانـه را در حدود قرن اول هجری/ هفتم میلادی، فتح کـرد ضـربه‌ی شـکننده‌ای بـر امپراتـوری بیـزانس وارد سـاخت و بـه تعبیـر هنـری پیـرن، در آن زمـان بـا ایجـاد سـدی از آب، یکپارچگی اروپایی را با دریایی بسته تجزیه کرد. تمدن اسلامی هنگامی که سـلطه‌اش را بر مدیترانه از دست داد، خیلی زود خود را برای همیشه از کارافتاده، ناتوان در توسعه و فاقد تجهیزات لازم برای زندگی معمول و روزانه دید. علاوه بـر آن سـفرهای اکتشـافی دریایی دریانوردان اروپای غربی گسترش یافت و از آن زمـان بـه بعـد تمـدن اسـلامی صرفاً به محلی محدود تبدیل شد و از وسایل جدید ارتباطی که ورای قدرت فرهنگـی، اقتصادی و سیاسی از ابزارهای ضروری و کارآمـد بـه شـمار می‌رفتنـد، محـروم شـدند (همان).

پ) عوامل فن‌آورانـه - علمی

در اروپا از اواخر قرون وسـطی، کـم کـم حرکت‌هـای علمـی شـروع شـد. انقـلاب گالیله‌ای و در پی آن انقلاب کپرنیکی، نگاه انسان را به طور بنیادی نسـبت بـه جهـان و نسبت به خود دگرگون ساخت و این تغییرات سرانجام منجر به وقوع رنسانس و تحول تمدن اروپایی شد؛ ولی تمدن اسـلامی بـه روش سـنتی خـود ادامـه داد و از تحـولات جهانی عقب ماند. این امر موجب رکود بیشتر تمدن اسلامی شـد؛ چـون کـه نتوانسـت متناسب با امکانات و ابزار ناشی از ظهور عقلانیت جدید در جامعـه‌ی جهـانی متحـول

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

شود. ظهور عقلانیت ابزاری به سه عامل مربوط بود: ۱: فتح تدریجی تمام عرصه های معرفت با کمک ریاضیات، ۲: کاربست معرفت علمی از طریق فن شناسی مربوطه و ۳: پیدایش یک دستگاه اداری غیر شخصی که هیچ‌یک از این عناصر در دنیای اسلام وجود نداشت. علاوه بر این، انقلاب فن‌آورانه، به عقل باوری و نگاه این جهانی نیاز دارد. تمدن اسلامی پس از قرن سیزده میلادی به بعد، از فرهنگ جهان وطنی، مدنیت و عقلانیت به جزم‌اندیشی و احیای علوم دینی (فقه و کلام) بازگشت و بدین ترتیب واپس ماندگی فن‌آورانه‌ی تمدن اسلامی در آن دوره با واپس ماندگی تدریجی فکری و عقلانی تشدید شد و این علت اساسی افول تمدن اسلامی بود. (همان، ص۶۱)

ت) همگرایی جهانی

بر اساس این دیدگاه، مجموعه‌ای از عوامل مختلف باعث افول تمدن اسلامی شده است؛ به سخن دیگر مسائلی هم‌چون از دست دادن قدرت دریایی، بازگشت به جزم‌اندیشی و واپس ماندگی فن‌آورانه موجب شد تا تمدن اسلامی نقاط قوت خود را مانند قدرت پوینده یکپارچه نگری از دست دهد. بر این مطلب می‌توان تغییرات جهت‌گیری ناشی از این برخوردها را نیز افزود. نوآوری انقلابی غربی، اقیانوس‌ها را به عنوان وسیله اصلی ارتباط جهانی به جای خشکی‌ها نشاند. جهان به طور هم‌زمان به واسطه‌ی شبکه‌ی ارتباط نوین جهانی یکپارچه و به واسطه‌ی پایان تماس میان تمدن‌های غیر غربی تقسیم شد. علاوه بر ظهور وسایل حمل و نقل وارتباط جدید، در عرصه‌ی اقتصاد نیز تغییر اساسی رخ داد و آن تثبیت نظام سرمایه‌داری بود. این امر بر تمام تمدن‌ها از جمله تمدن اسلامی تأثیر شگرفی داشت. ولی تمدن اسلامی اراده و اندیشه‌ی ترقی و پیشرفت خود را از دوره‌ی میانه به بعد از دست داد (همان، صص۶۲-۶۱).

بدین ترتیب چنین استنباط می شود که در افول تمدن اسلامی مجموع عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی داخلی و جهانی دخیل بوده است که یکی از مهم ترین آنها علل علمی بوده است که موضوع مورد بررسی در این مقاله است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

علل افول علمی تمدن اسلام

یکی از مباحثی کـه در دیـن اسـلام مـورد توجـه قـرار گرفتـه و از نخسـتین مبـانی ساختاری شکل‌گیری تمدن اسلامی محسوب می‌شود توجه به علم و اهمیـت و منزلتـی است که برای علما و دانشمندان قائل شده است. چنان‌که به تعبیر شهید ثـانی، خداونـد متعال علم و دانش را علت کلی و اساسی آفـرینش همـه‌ی پدیـده‌های هسـتی، اعـم از آسمان و زمین معرفی کرده است. همین نکته بهترین دلیل و قاطع‌ترین گواه برای نشـان دادن ارزش و جایگاه علم در حوزه‌ی تمـدن اسـلامی اسـت (حجتـی، ۱۳۵۹، ص۳۲). آیات و احادیث گوناگون موجود درباره‌ی علم و اهمیت عـالم در دیـن اسـلام، از روح علمی حکایت دارد که بر دین اسلام و تمدن اسلامی حاکم است. چنان‌کـه در هفتصـد وپنجاه آیه از آیات شریفه‌ی قرآن کریم، خداونـد مؤمنـان را تشـویق بـه علم‌آمـوزی و کسب دانش می‌کند. این در حالی است که آیات احکام در قـرآن چهارصـد آیـه بیشـتر نیست. نخستین پیام اسلام دعوت به فراگیری دانش است[۱]: «آیا آنان که می‌دانند با آنـان که نمی‌دانند برابرند؟هر آینه خردمندان متذکر این مطلبنـد».[۲] همچنـین در آیـه‌ی دیگـر آمده: «خداوند به آنان که از علم و دانش بهره‌مند هستند نعمت مقام اعطا می‌کنـد تـا در ظل چنین مقام رفیعی از سایر مردم ممتاز باشـند»[۳] و پیـامبر اکـرم (ص) بـه کـرات بـر جایگاه علم و مقام رفیع دانش و منزلـت عـالم تأکیـد کرده‌انـد.از جملـه از سـخنان آن حضرت است که می‌فرماید: «از من نیست جز کسی که دانشمند یا دانش‌پژوه باشد»[۴] یـا «یا عالم باش یا دانش آموز و جز این نباش که بـه هلاکـت خـواهی افتـاد»[۵]. هم‌چنـین در حـدیثی دیگـر، پیـامبر اکـرم (ص) می‌فرمایـد: «علمـا وارث پیامبراننـد» (کلینـی، ۱۳۸۸، ص۱).

با استناد به این آیات و روایـات و احادیـث، پیداسـت کـه پیشـرفت علـوم مختلـف در حوزه‌ی تمدن اسلامی نتیجه‌ی اهمیتی اسـت کـه قـرآن کـریم و پیـامبر اکـرم (ص)

۱. سوره علق، آیه ۱
۲. قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب.
۳. سوره مجادله، آیه ۱۱.
۴. لیس منی الا عالم او متعلم
۵. کن عالما او متعلماً و لا تکن الـثـالـثـة فتهلک.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

به عنوان هدایت‌کننده‌ی مسلمانان به علم و دانـش می‌دادنـد و تـا قـرن پـنجم و ششـم نیز تمدن اسـلامی در عرصـه‌های مختلـف علمـی، پیشـرو تمـامی اقـوام و تمـدن‌های بشری بوده است. حال پرسش اساسـی ایـن اسـت کـه بـا ایـن همـه تأکیـداتی کـه در دین اسلام جهت توجه به علم و گسترش و پیشرفت علـوم وجـود دارد، چـه عـواملی سبب افول علمی در حوزه‌ی تمـدن اسـلامی شـده اسـت. در تحقیـق حاضـر، عوامـل مؤثر در افول علمی تمدن اسلامی در دو دسته‌ی داخلی و خارجی مـورد بررسـی قـرار گرفته است.

الـف) عو امـل د اخـلـی

۱: عدم جریانی شدن علم در جامعه (عدم پذیرش علم به عنوان یک نیاز اجتماعی)

تمدن اسلامی در قرون اولیه‌ی هجری با تکیه بر خردورزی و گسترش روح تسـاهل و تسامح، سبب تشویق مسلمین به آموختن علم و تبدیل تعصبات قومی به همبستگی و غیرت و گسترش روح هم‌زیستی مسالمت‌آمیز شد؛ چنان‌که به تعبیر کنت گوبینو« هـیچ دیانتی تسامح‌جوی‌تر و شاید بی‌تعصب‌تر از اسلام وجـود نـدارد» (زرین‌کـوب، ۱۳۶۹، ص۲۵)؛ زیرا در تفکر اسلامی در قرون اولیه، محـدودیت ارضـی و قـومی مبنـا نبـود و قلمرو اسلام به عنوان یک دیار برای همگان مد نظر بود. این تفکر نو موجـب همگـانی شدن دانش در حوزه‌ی تمدن اسـلامی شـد کـه از آن تحـت عنـوان معجـزه‌ی فرهنـگ اسلامی یاد شده است (همان، ص۳۵).

راز توفیق این همگـانی شـدن علـم و دانـش در حـوزه‌ی تمـدن اسـلامی در قـرون نخستین، در مردمی بودن آن و منحصر و محدود نشدن علم به عده‌ای خـاص بـود؛ امـا این فرهنگ ادامه نیافت و کم کم علم منحصر به عده‌ای خاص شد. نتیجه‌ی منفـی ایـن رویکرد، انحصاری شدن علم و اندیشه و به تبع آن، افول روحیه‌ی علمی در میان مـردم بود. ار آن جا که علم در دست عده معدودی بود، وقتی آن علما بـدرود حیـات گفتنـد چون نتوانسته بودند از طریق تربیت شـاگردانی عـالم و دارای اندیشـه‌های نـوین، علـم خود را به جامعه انتقال دهند یک گسست علمی به وجود آمد؛ در گـذر زمـان تـأثیرات منفی آن بیشتر شد و به یک فرایند منفی درحوزه‌ی تمدن اسلامی تبدیل گردید. بنابراین وقتی علم و دانـش حامیـان قدرتمنـد خـود را از دسـت داد، بـازار آن بی‌رونـق شـد و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

قدرت‌مداران بعدی که مخالف علم بودند دریافتند که فقط از راه توسل به مذهب است که می‌توانند حکومت کنند و بدین شکل، اسلام ابزار دست حکومت‌مداران گشت (فلاطوری، بی‌تا، ص۵۰).

در دهه‌های اخیر اگرچه تلاش‌هایی در جهت توجه به علم از سوی آحاد مردم شده است ولی تا رسیدن به آرمان مطلوب اندیشه‌ی اسلامی، فاصله‌ی زیادی در پیش است. شاید تنها راه حل درمان این نقیصه همان جهاد علمی باشد که بتواند به صورت فراگیر، اندیشه علمی را در حوزه تمدن اسلامی تسری داده و یک انقلاب تکاملی در حوزه‌ی علم به وجود آورد تا از قبلِ آن اندیشه ساختن زندگی در فرهنگ مسلمانان جا باز کند و تک تک افراد جامعه به عنوان عامل انسانی، بستر ساز توسعه علمی جامعه گردند و با توسعه علمی زمینه گسترش آزادی به معنای واقعی کلمه و گسترش عدالت آن‌طور که دین مقدس اسلام بیان نموده، فراهم شود؛ زیرا به تعبیر حضرت علی (ع) جامعه اگر می‌خواهد آزاد شود باید قبول عدل را بر خود بپذیرد (رضی، ۱۳۷۸، ص۶۱) و جامعه‌ای می‌تواند پذیرای عدالت شود که به آگاهی و بیداری رسیده باشد.

۲: از بین رفتن آزادی فکری و تعقل‌گرایی و گسترش تقلید کورکورانه

آزاداندیشی و خردورزی از عوامل اساسی توسعه‌ی علمی مسلمانان در قرون اولیه‌ی هجری بود و در واقع این تفکر، از تمدن اسلامی به سایر تمدن‌ها انتقال یافت؛ چنان‌که به تعبیر گوستاولوبون« باید اعتراف کنیم که آن‌چه ما امروزه نام آن را *آزادی فکری* می‌گذاریم ریشه‌اش از مسلمانان گرفته شده است و آن‌ها بودند که دست به این کار زدند.» (گوستاولوبون، ۱۳۵۸، ص۵۵۱).

دین مقدس اسلام زمینه‌ی نوینی از تفکر را برای جهانیان به ارمغان آورد که در بردارنده آزاداندیشی بود و در چهارچوب این آزاد اندیشی بود که مذاهب مختلف به‌وجود آمد و بعدها بستر مناسبی برای ظهور فرقه‌ی معتزله شد. در پرتو همین تفکر و با تأسی از قرآن بود که علمای قرون اولیه‌ی اسلامی ظرافت فکری قابل تحسینی از خود نشان دادند. این توجه مسلمانان به عقل و خردورزی باعث شد تا در برخورد با سایر فرهنگ‌ها از تجارب و دستاوردهای علمی آن‌ها بهره بگیرند. حتی این روح علمی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

موجب شد مسلمانان، مرکز قدرت یعنی دستگاه خلافت را نیز تحت سیطره‌ی علمی و فرهنگی خویش قرار دهند. مرکز قدرت هم تناقضات موجود میان دین و علم را به وسیله‌ی بحث و گفتگو حل و فصل می‌کرد و به برگزاری جلسات علمی بین فقها و فلاسفه اعتقاد داشت که این بهترین راه برای به وجود آوردن یک جو آزاد علمی و فکری بود. هم‌چنین قابل ذکر است که عاملان قدرت نیز، خود صاحب اندیشه بودند و نه تنها از دانشمندان حمایت مادی به عمل می‌آوردند، بلکه خود شیفته و تشنه‌ی علم و اندیشه بودند و عاشقان علم را پرورش می‌دادند. بدین ترتیب پیوندی خجسته میان عاشق علم و صاحب علم به وجود آمده بود که در دنیای آزاد آن روز موجب ظهور و بروز دانشمندان زیادی شد که جزو مفاخر ملی و مذهبی تمدن اسلامی محسوب می‌شوند. هم‌چنین تمام متفکران با تلاش فراوان به تمامی علوم، رنگ و وجهه‌ی اسلامی دادند و بدین‌وسیله توانستند برای آن علوم جایگاهی کسب کنند. این درست عکس مسیحیت بود؛ زیرا این مسیحیت بود که وارد دنیای اندیشه شد و این مسیحیان بودند که سعی کردند از این دین نوعی مکتب اخلاقی به‌وجود بیاورند و جایگزین فرهنگ غرب کنند؛ اما متفکران مسلمان به علوم، صبغه‌ی اسلامی زدند. به ویژه فارابی که با ادراک والای خویش برای رفع و حل تناقضات، مهم‌ترین و ارزنده‌ترین خدمت را به عالم اندیشه ارزانی داشت (فلاطوری، بی‌تا، ص۴۹).

این روح آزاداندیشی در کنار ثبات سیاسی وتوسعه‌ی اقتصادی موجب شد تا مراکز علمی گسترش یابند؛ علوم گوناگون از تمدن‌های مختلف جمع‌آوری شوند و در اختیار دانش دوستان قرار گیرند؛ اما حاکمیت روح اندیشه و تعقل‌گرایی در حوزه‌ی تمدن اسلامی، بعد از دوران میانه ادامه پیدا نکرد و کم کم کلیه‌ی افکار و آرا، به صورت تعبدی درآمد و استقلال فکر و اندیشه را تحت الشعاع قرار داد. کم کم ابداع و ابتکار در مؤلفات اسلامی ضعیف گردید و جنبه‌ی تقلید از گذشتگان و جمع و تلفیق نوشته‌های ایشان و شرح و تفسیر یا رد و تأیید عقاید آنها در این مؤلفات قوت گرفت. به تدریج موضوعاتی که مورد توجه اندیشمندان بود محدودتر گردید و سبب ضعف تفکر و تقلید بدون اجتهاد و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید؛ بنابراین کم کم علم و اندیشه در جهان اسلام دچار رکود و افول گردید و مردم نیز به جای این‌که سعی و همتشان را معطوف به علم‌اندوزی کنند، صرفاً اجر و فضیلت تعلیم

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

را در احترام به علما و خضوع نسبت به آنـان منحصـر سـاختند (برفـی، ۱۳۷۷، ص۳). هم‌چنین با بسته شدن باب اجتهاد که از قرن هفتم به بعد پیش آمد، رکود و جمـود فقـه و تفکر اسلامی آغاز شد و تقلید کورکورانه از گذشته در جامعه گسـترش یافـت. عقـل مورد حمله واقع شد و این عقیـده بـه وجـود آمـد کـه عقـل بـا حقـایق دینـی بیگانـه است. بدین‌ترتیب نظام علمی تمدن اسلامی که بر اساس علم و عقـل پایه‌گـذاری شـده بود و معتقد بود که دین اسلام با تکیه و تأکید بر علم و عقـل گسـترش یافتـه اسـت و بسترساز روشنفکری و تنویر افکار مردم شده، با بسته شدن اجتهاد، قابلیت عقلانی خود را از دست داد و بیشتر ایـن مقامـات مـذهبی بودنـد کـه سـمت و سـوی آن را تعیـین می‌کردند. در چنین شرایطی روحیه‌ی ابتکار و نوآوری علمـی از بـین رفـت و تفکـر و بحث و مجادله و دستیابی به مسائل و مطالب جدید، جای خـود را بـه حفـظ یکسـری مطالب گذشته داد که دیگر متناسب با نیاز مردم نبود؛ نظام علمی دیگـر نمی‌توانسـت از ابزار موجود علمی، سود لازم را ببرد؛ بلکه با انتقال این ابزار به حـوزه‌ی تمـدن غـرب، پس از رنسانس، سبب شد تا اروپاییان از آن‌ها بهره بگیرند و بـدین‌ترتیب دنیـای نـوین علم را بنا نهند (همان).

بسته شدن باب اجتهاد و پیدایش یـک نـوع فضـای مـنفعلان، زیان‌هـای زیـادی بـر اندیشه‌ی مسلمانان که در حال تکوین و ترقی بود وارد آورد و از همه سـخت‌تر آن‌کـه« با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و علما و عنـاد بـا تأمـل و تـدبر در امور علمی و تحقیق در حقایق و انتقاد آرای علمـای سـلف، آغـاز شـد؛ زیـرا طبیعـت محدثین متوجه به وقوف در برابر نصوص و احترام آن‌ها و محدود کردن دایـره‌ی عقـل و احترام روایت به حد اعلی و منحصر ساختن بحث‌ها در حدود الفاظ است. این امور، سبب عمده‌ی ضعف تفکر و تفضیل نقل و تقلید بدون اجتهـاد و تمسـک بـه نصـوص بدون تعمق در مقاصد آن و بغض و کراهت نسبت بـه فلسـفه و اجـزای آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید» (صفا، ۱۳۷۴، صـص۱۳۶-۱۳۵). در نتیجـه علوم عقلی روز به روز از رونق و رواج افتاد تـا جـایی کـه افـرادی چـون محمـد بـن زکریای رازی، ابو نصر فارابی، ابوریحان بیرونی و ابو علی سینا، حکم سـیمرغ و کیمیـا یافتند.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

۳: حکومتی شدن علـم و بی‌کفـایتی امـرای مسـلمان در آمـوزش و گسـترش علـوم و فن‌آوری جدید

تـا قـرن ششـم، حکـام و حتـی وزرا، خـود از عـاملان و سـپس حامیـان علـم و از اندیشمندان بودند. ولی به تدریج که علم صاحبان اصـلی خـود را از دسـت داد، حکـام جانشین آن‌ها شدند؛ حکامی که عالم نبودند ولی لباس علم را بـر تـن کـرده و وانمـود می‌کردند که صاحب اندیشه و آرای علمی هسـتند. بنـابراین علـم ابـزار قـدرت حکـام شد و این حکومت‌هـا نیـز اقـدام بـه جمـع‌آوری علمـا و ادبـا و اندیشـمندان حـوزه‌ی حکومتی خود در دربار کردند تا هم دربار دارای پرستیژ علمی، سیاسی و اجتماعی شود و هم دست مردم از اندیشمندان کوتاه گردد. سـلطه‌ی حکومت‌هـا بـر نظـام علمـی در دهه‌های اخیر، پیامدهای منفی بسیاری برای تمدن اسلامی داشـته اسـت کـه عـلاوه بـر عوام‌گرایی و گسترش فرهنگ حذفی و تأکید بـر مسـائل سیاسـی، کمرنـگ شـدن وزن تأثیرات علمی در جهان اسلام بوده است. از آن‌جا کـه حکـام بـا رویکـردی علمـی بـا مسائل جهانی روبه‌رو نمی‌شدند، نتوانستند تمدن اسلامی را متناسب با تحـولات جدیـد علمی و حرکت نظام آفرینش به جلو هدایت کنند و زمینه‌های توسـعه‌ی علمـی تمـدن اسلامی را فراهم سازند.

از جمله اقداماتی که باید صورت می‌گرفت اما انجام نشد، ایـن بـود کـه حکومت‌هـا که متولی نظام علمی بیشتر کشورهای حـوزه‌ی تمـدن اسـلامی بودنـد، آمـوزش را بـه عنوان فرایندی پیوسته که در طول زندگی انسان‌ها، امکانات یـادگیری را در اختیارشـان قـرار دهـد، درنیاوردنـد؛ چـرا کـه امـروزه نقـش و کارکردهـای آموزشـی متناسـب با دگرگونی‌های عظیمی که در جامعه بشری اتفـاق می‌افتـد، بایـد مـورد بـازبینی قـرار گیرد. امروز در اغلب کشورهای اسلامی، الگوهای رایج آموزشی به خصـوص آمـوزش عالی، بر پذیرش الگوهای کهنه و نامناسبی استوار اسـت کـه بـا خواسـته‌ها و نیازهـای اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی فاصـله دارنـد(مایورد، بی‌تـا، ص۳۸). از ایـن‌رو یکـی از مسؤلیت‌های فکری بزرگ متصدیان نظام علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی بایستی تعیین راهبردهای جدید برای ارتقای آموزش علمی و پرورش معلمان علـوم و نیـز تعریـف و رواج هنجارهای عالی حرفه‌ای در آموزش علوم برای پژوهش‌های علمی باشـد(مایورد، بی‌تا، ص۳۹).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

در همین راستا ضرورت دارد کشورهای اسلامی با استفاده از فن‌آوری‌های جدید اطلاعاتی در آموزش علوم، روزآمد ساختن برنامه‌های دانشگاهی در رشته های بنیادی و تخصصی و مدرن‌سازی آزمایشگاه‌ها و نیز گسترش حوزه‌ی مطالعات علوم انسانی و نظریه‌پردازی در این زمینه، موانع علمی موجود بر سر راه خود را مرتفع سازد؛ زیرا هر تمدنی برای در پیش گرفتن راه توسعه‌ی انسانی پایدار، راهی جز بهره‌مندی از میزان گسترده‌ای از منابع انسانی ورزیده در عرصه‌های مختلف علمی، فنی و حرفه‌ای ندارد. پس باید تلاش شود تا در حوزه‌ی درون تمدنی و نیز بین المللی میان دولت‌ها، جامعه‌ی علمی و عموم مردم در مورد اهمیت و نقش علوم در توسعه‌ی جوامع و سعادت نوع بشر اتفاق نظری به وجود آید و این بهترین راه ایجاد پایه‌های استوار برای توسعه‌ی انسانی عادلانه و پایدار است.

٤: فقدان روحیه‌ی فرهنگی و مدیریت علمی

در قرون اول هجری با تأکیداتی که قرآن کریم و سایر متون دینی در علم‌آموزی داشتند، روحیه‌ی علمی و اخلاق اهل علم در وضعیت مناسبی قرار داشت، اما در گذر زمان، علم‌آموزی و تولید علم به عنوان یک ارزش از کانون توجه کنار رفت؛ بنابراین میزان مطالعه نیز پایین آمد و علم در انحصار گروه اقلیت قرار گرفت. اکثریت از فراگیری علم بی‌بهره ماندند و احساس حقارت و ضعف هم نمی‌کردند؛ زیرا چنان که گفته شد علم به یک نیاز اجتماعی تبدیل نشده بود؛ بنابراین در حوزه‌ی تمدن اسلامی برای تثبیت فرهنگ علمی و نهادینه شدن علم، باید تولید نظریه و فکر تبدیل به یک ارزش عمومی در مراکز مختلف علمی شود و در قلمروهای گوناگون عقل نظری و عملی از نظریه‌پردازان تقدیر شود. افزون بر فقدان فرهنگ علمی نهادینه شده، فقدان مدیریت علمی و فقدان سیاست علمی موجب شده است تا در مقاطع مختلف علمی روحیه‌ی علمی و رفتار و آداب علمی مورد توجه و امعان نظر قرار نگیرد.

از پیامدهای مهم کاهش روحیه و فرهنگ علمی، پایین آمدن سطح مطالعه و میزان پژوهش است که خود آثار منفی زیادی را برای حوزه‌ی تمدن اسلامی به دنبال داشته است. حال اگر قرار است علم در حوزه‌ی تمدن اسلامی نهادینه شود و تولید علم و

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

نظریه‌پردازی، تبدیل به یک ارزش رایج گردد، باید به احیا و ترویج و تقویت خصلت‌های عالمانه، روحیه علمی و اخلاق اهل علم پرداخته شود و این حساسیت در جامعه ایجاد شود که یکی از راه‌های عمده‌ی احیای تمدن اسلامی، بالا بردن میزان مطالعه و پژوهش و ارائه ایده‌های کاملاً علمی و کارشناسانه است.

۵: ناتوانی در ایجاد تحولات علمی و فکری جدید در حوزه‌ی تمدنی

مسلمانان اگر چه برای چند سده پرچم علم را در اهتزاز نگه‌داشتند، اما نتوانستند آغازگر دوره‌ی تاریخی جدیدی باشند و این مهم یعنی رسالت آغاز دوران تفکر مدرن به اروپا محول گردید. زیرا تمدن اسلامی نتوانست متناسب با تحولات جهانی، پویایی خود را حفظ نماید. یکی از دلایل این ناتوانی، ناهم‌گونی عناصر موجود در حوزه‌ی تمدن اسلامی بود که در عین حال که در ابتدا مایه‌ی قوت علمی بود، سرانجام موجب تفرقه شد. به‌علاوه مهاجرت نخبگان، پدیده‌ی هشداردهنده‌ای بوده که در دهه‌های اخیر در حوزه‌ی تمدن اسلامی، آثار و پیامدهایی مخرب به دنبال داشته است. بنابراین تدوین سیاست‌های علمی[۱] جهت به حداکثر رساندن کارآمدی در حوزه‌های مختلف علمی و روزآمد کردن تمام پتانسیل‌های موجود و جذب رجال و چهره‌های اندیشمند در نظام علمی و حتی سیاسی، اجتماعی، اداری و اقتصادی واضح و تردید ناپذیر است.

گسترش اندیشه‌ی روح‌مدارای دینی به جای اندیشه‌ی دینی قشری جهت ایجاد وفاق دیرین میان اقوام مختلف و زبانهای گوناگون، توسعه‌ی ارتباطات علمی با نظام علمی جهانی، دیدن واقعیت‌های علمی جهانی و انطباق آن‌ها با اصول علمی در حوزه‌ی تمدن اسلامی، گسترش نگاه‌های علمی و کاملاً کارشناسی در نظام‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، توجه به علم به مثابه‌ی یک نهاد اجتماعی که الزامات و اقتضائاتی هم‌چون سازمان و تشکیلات، روابط، شبکه ارتباطی و تعاملات رفتارهای خاص را دارد، طلب می‌کند تا با افزایش ارتباط میان علم با سایر نهادهای فرهنگی،

۱. science polices

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

بستر لازم برای گسترش ارتباطات محیطی و منطقه ای و درون تمدنی و بـرون تمـدنی فراهم گردد.

ب) عوامل خارجی

استعمار و نظام سرمایه‌داری جهانی

اگرچه جنگ‌های صلیبی از سوی غرب و حمله‌ی مغولان از سمت شـرق در دوره‌ی میانه، از مهم‌ترین عوامل خارجی افول علمی تمدن اسلامی محسـوب می‌شـوند، امـا در سده‌های اخیر مهم‌ترین عامل خارجی، پدیده‌ی استعمار بوده است. این نوشـتار در پـی بررسی چرایی و چگونگی پیدایی استعمار و مراحل آن نیست؛ بلکه قصد آن توجـه بـه این مطلب است که استعمار نقش بسزایی در رکود علمی تمدن اسـلامی داشـته اسـت؛ زیرا از رنسانس به بعد که به مـرور زمـان تحـولات علمـی و انقلاب‌هـای مختلفـی در عرصه‌ی کشاورزی، صنعت و تکنولوژی در غرب گسـترش یافـت و مکاتـب جدیـدی همچون سکولاریسم ایجاد شـد، نظـام جدیـد اقتصـادی سـرمایه‌داری شـکل گرفـت و کشورهای غربی جهت صدور سرمایه و سود آفرینی بیشتر متوجه مشرق‌زمین شدند. بـا طرح پدیده‌ی توجه به شرق، حرکت این کشورها به سمت جهان اسلام گسترش یافت. سپس با طرح مباحثی هم‌چون شرق‌شناسـی، بیشـترین سـتم‌ها را بـر جهـان اسـلام روا داشتند؛ چرا که آن‌ها هدفی جز وابسته کردن جهـان اسـلام در عرصـه‌های مختلـف بـه خصوص مسائل علمی نداشتند و با برنامه‌ریزی طولانی‌مدت، موجبات رکود علمـی در حوزه‌ی تمدن اسلامی را فراهم ساختند. ایجاد نظام صهیونیستی در خاورمیانـه یکـی از همان اهداف سلطه‌طلبانه‌ی فرهنگی، دینی و گسترش رکود علمی، سیاسی، اجتمـاعی و اقتصادی تمدن اسلامی و تحقق تدریجی آرمان نژادپرستانه در جهان اسلام بـوده اسـت (ولایتی، ۱۳۷۶، ص۴).

تحولات بعدی غرب نیز در جهت سلطه بـر مشـرق‌زمین طراحـی شـد. پروژه‌هـایی هم‌چون جهانی‌سازی و جهانی‌شدن و پس از آن طرح ایده‌ی برخـورد تمـدن‌ها توسـط هانتینگتون، هدفی جز مبارزه با گسترش و ترقـی تمـدن اسـلامی و رسـیدن بـه منـافع مختلف خودشان نداشته است (هانتینگتون، ۱۳۷۵، صص۱۰۷-۸۱).

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

بعد از یازده سپتامبر تاکنون نیز کشورهای بزرگ غربی به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم و در اصل در جهت حفظ و گسترش منافع خود و حمایت از اسرائیل و مبارزه‌ی هر چه بیشتر با مسلمانان، حضور فعال‌تری در مراکز اساسی حوزه‌ی تمدن اسلامی پیدا کرده اند (اسدی، ۱۳۸۱، ص۵۰).

حال با توجه به دیدگاه‌ها و برنامه‌های وسیعی که توسط کشورهای غربی در جهت رکود تمدن اسلامی در عرصه‌های مختلف، به ویژه مسائل علمی طراحی شده است، اندیشمندان مسلمان با تکیه بر مؤلفه‌های ارزشمند قرآن و پتانسیل‌های موجود در این حوزه‌ی تمدنی وسیع ونیز بیداری مسلمانان و تقویت هویت دینی، لازم است که به منظور رسیدن به عظمت علمی گذشته خود و دستیابی به نقطه اوج تمدن‌های جهانی، ابتدا به تقویت مبانی علمی تمدن اسلامی پرداخته و مبارزه خود را با تفکر سلطه‌پذیرانه غرب تا رسیدن به پیروزی نهایی ادامه دهند.

راهکارهای احیا و پیشرفت علمی تمدن اسلامی

تقریباً تمام اندیشمندان معاصر در مورد احیای تمدن اتفاق نظر دارند. نظریه‌پردازان مسلمانی هم‌چون ابن‌خلدون، عبده، سید جمال‌الدین اسدآبادی، امام خمینی (ره)، استاد مطهری و دکتر شریعتی به احیا تمدن‌ها به طور کلی و تمدن اسلامی به طور خاص اتفاق نظر دارند. هم‌چنین اندیشمندان غربی همانند توین بی، کانت و هانتینگتون همگی احیا تمدن و احتمال بازیابی[۱] آن را رد نمی‌کنند؛ ولی آنها بر سر معنادار بودن تاریخ اختلاف نظر دارند؛ آن‌هایی که در خود تاریخ انسان به وجود معنا اعتقادی ندارند، به اصلاح جهشیِ تمدنِ افول کرده و احیای نهایی آن باور دارند. این رویکرد اصلاحی- احیایی[۲] نامیده شده است و رویکرد عده‌ای را که در تاریخ به معنایی قائل هستند رویکرد پیشرونده- انباشتی[۳] نامیده‌اند (مظفری، بی‌تا، ص۵۴).

از هواداران نظریه‌ی اول می‌توان از توین‌بی نام برد. وی معتقد به حرکت دائمی، چالش و واکنش است و بر این باور است که « تمدنها از طریق واکنش موفقیت‌آمیز در

۱. recovery

۲. renew able corrective

۳. progressive - cumulative.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

مقابل چالش‌های پیاپی متولد می‌شوند و رشد می‌کنند. هرگاه و هنگامی که تمدن‌ها با چالشی مواجه شوند که در برخورد با آن ناکام بمانند فرو می‌پاشند و متلاشی می‌شوند» (همان).

ابن خلدون نیز معتقد به بازیابی تمدن افول کرده است؛ ولی این بازیابی را وابسته به توانمندی فرد در دوران افول و احیای عصبیت زیر لوای نظم نوین جهانی می‌داند (همان، ص۵۵).

دیدگاه دسته‌ی دوم بر رد نظریه‌ی چرخه‌ای و بر باور به سرشت انباشتی تجربه‌های انسانی مبتنی است. کانت که یکی از بنیانگذاران اصلی نظریه پیشرونده- انباشتی است معتقد است که داستان، «داستان ویرانی پیاپی تمدن‌ها است، اما هر انقراضی چیزی را از دوره‌ی قبلی حفظ می‌کرد و بدین‌ترتیب راهی را برای سطحی عالی‌تر از زندگی تدارک می‌دید» (همان، ص۵۶).

به طور خلاصه با توجه به دو نظریه‌ی ارائه شده مشخص است که افول، حالت طبیعی تمدن است و بازیابی تمدن افول کرده تحت شرایطی معین امکان‌پذیر است. نظریه‌های اندیشمندان مسلمانی که به احیای تمدن اسلامی اعتقاد دارند در یک گروه‌بندی، به سه دسته تقسیم شده است: بازآفرینی‌گرایی[۱]، اشتراک‌گرایی[۲] و عام‌گرایی[۳].

۱: بازآفرینی‌گرایی

نظریه‌پردازان این گروه معتقدند که بازآفرینی‌گرایی از تصور ثابت پایه می‌گیرد و میل مفرط به حلول دوباره‌ی روح در کالبد سنگواره‌ای است. این‌ها بر این باورند چیزی که باید جان دوباره بیابد نمونه‌ی مدینه‌ی دوران خود پیامبر اکرم (ص) یعنی مدینة النبی است و تا حدودی هم دوران بلافصل بعد از رحلت ایشان (۱۱ق/۶۳۲م) و دوران خلفای راشدین (۱۱-۴۰ق/ ۶۳۲-۶۶۱م) است، این رویکرد دارای یک جهان‌بینی مشخص است و در عین حال که زمان و مکان دقیق و مشخص را

۱. reproductivism.

۲. communalism.

۳. universalism.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

مد نظر دارد، علـم و فن‌شناسـی را رد نمی‌کنـد. از مهم‌تـرین نظریـه‌پردازان ایـن دسـته می‌توان از حضرت امام خمینی (ره)، سید قطب، مودودی و حسن ترابـی[1] نـام بـرد. در مجموع این متفکران معتقد به نوسازی بنیادهای دین و احیای اسلام در تمام جنبه‌ها بـه منظور بازگشت به شریعت هستند (مظفری، بی‌تا، ص۶۸).

۲: اشتراکگرایی

این گروه شامل دسته‌ای از متفکران مختلف اسلامی است که می‌کوشـند تـا جوانـب مختلفی از اسلام را با جنبه‌هایی از مدرنیته، با وجود تفاوت‌هایی کـه بـین آن‌هـا وجـود دارد، آشتی دهند؛ ولی همه‌ی آن‌ها بر سر برتـری حکومـت سیاسـی- دینـی (اسـلامی) توافق دارند. از جمله افرادی که چنـین دیـدگاهی دارنـد می‌تـوان از سـید جمال‌الـدین اسدآبادی، محمد عبده، شریعتی، بازرگان، آرکون[2]، حسن جنتی[3]، سروش و خاتمی نـام برد. آن‌ها موافق تفسیری نو از اسلام هستند که عقل در آن باید نقش کلیدی ایفـا نمایـد (همان، ص۶۹).

۳: عام‌گرایی

بر اساس این دیدگاه، بازی تمدن افول کرده به طور مستقیم به جهان- عصر مشروط می شود که در آن تمدن نو، ظهور خواهد کرد. تمدن‌ها در دنیای قـدیم بـا یکـدیگر در تماس بودند؛ البته میزان این تماس به آن اندازه بود که دنیای آن روز اجـازه مـی‌داد. در چنین دنیایی، تمدنی معین پس از گذران دوره‌ای از ضعف و انحطاط می‌توانست خـود را نو کند. برنامه‌ی بازسازی عام‌گرایان مسلمان مشتمل بر ایـن امـور اسـت: ۱. در نظـر گرفتن تمدن موجود غرب به عنوان مبنای ضروری برای تمدنی جهانی ۲. تحول کیفـی مسلمانان به نقش‌آفرینان و کمک‌دهندگان به عـام‌گرایی بـه عـوض مبـارزه بـا آن و در نهایت تسلیم شدن به آن ۳. حفظ هویت‌های فرهنگی و هویت‌هـای مسـلمانان (همـان، ص۷۴).

۱. رهبر بنیادگرای اسلامی سودانی.

۲. محمد آرکون استاد دانشگاه سوربن بوده و کتابهای زیادی در مورد اسلام به چاپ رسانده است.

۳. حسن جنتی استاد دانشگاه قاهره و یکی از شخصیت های پیشگام احیا گرایی اسـلامی اسـت. یکـی از آثـار او مقدمه بر غرب آئینی است که به عربی نوشته شده و پاسخی بر شرق شناسی است.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

نتیجه‌ای که می‌توان از این دسته‌بندی‌ها گرفت این است که احیای تمدن اسلامی نـه تنها آرزوی تمام اندیشمندان و متفکران اسلامی، بلکه همـه‌ی مسـلمانان جهـان اسـت؛ ولی این که این احیا چگونه صورت گیرد از اهمیت زیادی برخوردار است. نگارنده بـر این باور است کـه سـوگیری در سیاسـت‌گذاری‌های علمـی بایـد در جهـت توجـه بـه نیازهای آینده و نه صرفاً ماندن در سنت‌های گذشته باشـد و نـه تقلیـدی از برنامـه‌های علمی غرب؛ بلکه به طور کامل برگرفته از قوانین، مفاهیم، مؤلفه‌ها و شـریعت اسـلامی باشد. چنان‌که به تعبیر مرحـوم سـید جمال‌الـدین اسـدآبادی «راه غربـی بـه بـن بسـت می‌انجامد. شیوه‌ی اسلامی نباید به رسوم بسنده کند و به تکرار فرمول‌های قانوندان‌های بزرگی بپردازد که مشکلات عصر خود را هم حل نکرده‌اند. ما باید از روشی تقلید کنیم که عبارت است از وضع قـوانین (فقـه) بـر اسـاس قواعـد و اصـولی ازلـی و عـالمگیر *شـریـعـت*؛ بـه گونـه‌ای کـه بتـوان آن‌هـا را در هـر برهـه از تـاریخ بـه اجـرا درآورد» (روژگارودی، ص۳).

نکته‌ی دیگری که در احیای علمی تمدن اسـلامی بایـد لحـاظ شـود ایـن اسـت کـه اندیشه‌ی وحدت اسلامی و تعهد بر اجرای دسـتورات اسـلام بـا جـدیت دنبـال شـود. ایده‌ای که با روی‌کارآمدن نظام جمهوری اسلامی تـاکنون مـدنظر مسـؤلین و حـاکمین جامعه قرار داشته است. یکی از پیامدهای چنین وحدتی، ناکـامی سـلطه‌گران غـرب در تحقق برنامه‌های استعماریشان بوده است (شهیدی، ۱۳۸۴، ص۲).

مطلب دیگری که باید جهت احیای نظام علمی تمدن اسلامی مورد توجه قرار گیـرد، ایجاد یک نوگرایی است که نه برگرفته از نوگرایی غربی، بلکه برگرفته از اسلام زنـده و پویا باشد (روژه گارودی، ص۴). اقدام دیگری کـه بایـد انجـام شـود گسـترش ارتبـاط علمی مناسب در حوزه‌ی تمدن اسـلامی جهـت توسـعه‌ی علمـی مسـلمانان اسـت. در گسترش ارتباطات علمی، یک بحث مهـم، ایجـاد انجمن‌هـای علمـی میـان کشـورهای مختلف اسلامی است که تاکنون خوب شـکل نگرفته‌انـد؛ بـه ویـژه ایجـاد و گسـترش شبکه‌ی ارتباطی میان دانشگاه‌ها و مراکز تحقیقاتی و علمی و افزایش چـاپ نشـریات و برگزاری همایش‌های علمی درون تمدنی می‌توانـد مـورد توجـه قـرار گیـرد؛ ماننـد راه اندازی سایت مجلات علمی اسـلامی کـه بـا مرکزیـت جمهـوری اسـلامی ایـران و در کتابخانه منطقه‌ای شیراز شروع به فعالیت نموده است. هم‌چنین تربیـت نیـروی انسـانی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

متخصص، خلاق و پژوهشگر، با حفظ جایگاه و رواداشتن احترام لازم نسبت به آنـان و بـه کـارگیری نیروهـای علمـی در حـوزه‌ی تمـدن اسـلامی و جلـوگیری از مهـاجرت چهره‌های علمی از طریق تجهیز مراکز پژوهشی و دانشـگاهی بـه امکانـات مـورد نیـاز، می‌تواند از عوامل مؤثر در توسعه‌ی علمی تمدن اسلامی باشد.

استمرار حرکت‌های علمی، پذیرش واقعیت‌های علمـی جهـانی، گسـترش روحیـه‌ی کار و تلاش با تقویت خودآگاهی و خودباوری، ارائه‌ی دیدگاه‌های کـاملاً کارشناسـی و علمی در نظام اداری، اقتصادی و سیاسی، اسـتفاده از پتانسـیل‌های موجـود در حـوزه‌ی تمدن اسلامی با نگاه علمی و به دور از گرایشات سیاسی و هم‌چنین اسـتفاده از نیروهـا و امکانات مورد نیاز ممالک اسلام با جایگزینی ایده‌های خودی در زمان مناسب، از اهم راهکارهایی است که می‌تواند تهدیدها را به فرصت و ضعف‌ها را به قوت تبدیل کند و بستر توسعه‌ی علمی متناسب با شرایط علمی جهانی را فراهم سازد.

نتیجه

تمدن اسلامی از مهمترین تمدن های بشری است تـا قـرون میانـه‌ی هجـری در اوج اعتلا قرار داشته است؛ اما از آن تاریخ به بعد در ابعاد مختلف دچار افت وافول گردیـد. یکی از این ابعاد، افول علمی بود. با وجود همه‌ی تأکیداتی که در شـریعت اسـلامی بـر علم و علم‌آموزی شده؛ ولی متأسفانه در حوزه‌ی تمدن اسلامی از قرون میانـه بـه بعـد، روند تحولات تمدن اسلامی مبتنی بر اصول علمی شکل نگرفت؛ از جمله عوامـل ایـن امر آن بود که علم به عنوان یک نیاز اجتماعی مورد توجـه قـرار نگرفـت. در نتیجـه در میان آحاد مختلف جامعه‌ی بشری رواج پیدا نکرد، به مرور زمان جنبـه انحصـاری پیـدا کرد و بعد از آن که علم صاحبان اصلی خود را از دست داد، در انحصار حکمرانان قرار گرفت و حکامی که نه عالم بودند و نه اجازه مشارکت به علمـا در عرصـه‌های سیاسـی می‌دادند، با عث شدند تا با سیاست‌گذاری‌های نادرستی که اعمال کردند، تمدن اسلامی را در عرصه‌های علمی از حرکت پرشتابی که در قرون اولیه‌ی هجری پیـدا کـرده بـود، بازدارند و در سـده‌های اخیـر بـه رکـود و افـول بکشـانند؛ بنـابراین در دوران حاضـر ضرورت دارد که تمدن اسلامی با حفظ اصول علمی خود و با توجه نقادانه بـه گذشـته تاریخی خود، سیاست‌هایی اتخاذ نماید که متناسب با تحـولات دوران حـال و آینـده‌ی

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

جامعه‌ی بشری به نتایج ارزشمندی دسترسی پیدا کند و دستاوردهای متناسب با رسالت خود را برای جامعه‌ی بشری به ارمغان آورد.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

منابع و مآخذ

۱. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۱). *مقدمه‌ی ابن خلدون*، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، جدوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۲. اسدی، بیژن (۱۳۸۱). *۱۱ سپتامبر و آثار آن بر موقعیت سیاسی خلیج فارس*، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال ۹، شماره‌ی ۳، تهران: وزارت امور خارجه.

۳. ایولاکوست (۱۳۶۳). *جهان بینی ابن خلدون*، ترجمه‌ی مظفر مهدوی، تهران: شرکت سهامی انتشار.

۴. برفی، محمد(۱۳۷۷). *بررسی علل توسعه علمی و افول آن در تمدن اسلامی*، روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۲۴، ۷۷/۶/۲۵.

۵. حجتی، محمد باقر (۱۳۵۹). *آداب تعلیم وتعلم در اسلام*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۶. روژه گارودی، *سید جمال الدین، انحطاط تمدن و نوگرایی اسلامی*، تاریخ معاصر ایران، شماره‌ی ۲۴ و ۲۳.

۷. رضی، شریف (۱۳۷۸). *نهج البلاغه*، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، خطبه‌ی ۱۵ تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی.

۸. زرین کوب، عبد الحسین (۱۳۶۹). *کارنامه اسلام*، تهران: امیر کبیر.

۹. زیبا کلام، صادق (۱۳۷۶). *ما چگونه ما شدیم*، تهران: روزنه.

۱۰. شهیدی، جعفر (۱۳۸۴). *احیای فرهنگ و تمدن اسلامی، آرزوی دیرینه مسلمانان*، سیاست روز، شماره ۸۴/ ۳، ۲۴.

۱۱. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۴) . *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی*، جاول، تهران: دانشگاه تهران.

۱۲. فلاطوری، جواد (بی‌تا). *عوامل پیشرفت علمی مسلمین در قرون چهرم وپنجم هجری*، دفتر دانش، سال اول، شماره‌ی ۴، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.

۱۳. قربانی، زین العابدین (۱۳۷۲). *علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]

[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]

۱۴. کاشفی، محمد رضا (۱۳۸۴). *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم: انتشارات مرکز جهانی علوم اسلامی.
۱۵. کلینی، ابو جعفر محمد ابن یعقوب (۱۳۸۸هق)، *اصول کافی*، جاول، قم: دارالکتاب اسلامی.
۱۶. لوبون، گوستاو (۱۳۵۸). *تمدن اسلام و عرب*، جسوم، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۱۷. مایورد، فدریکو(بی‌تا). *آموزش علمی و توسعه پایدار*، ترجمه‌ی محمد جعفر پوینده، پیام یونسکو، شماره‌ی ۳۳۰.
۱۸. مظفری، مهدی(بی‌تا). آیا تمدنی افول کرده می تواند بازسازی شود؟ تمدن اسلامی یا اسلام متمدن؟، نگاه نو، شماره‌ی ۳۹.
۱۹. موثقی، احمد (۱۳۷۳). *علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه های سیاسی و آرای اصلاحی سید جمال الدین اسدآبادی*، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
۲۰. ولایتی، علی اکبر (۱۳۷۶). *ایران و مسأله فلسطین بر اساس اسناد وزارت امور خارجه، ۱۸۹۷-۱۹۳۷ م/ ۱۳۱۵-۱۳۱۷ق*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۲۱. ---------- (۱۳۸۳). *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم: دفتر نشر معارف.
۲۲. هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۵). *نظریه بر خورد تمدن ها*، ترجمه‌ی مجتبی امیری، تهران: دفترمطالعات سیاسی و بین‌المللی.

[Downloaded from journal.isihistory.ir on 2026-09-11]
[DOR: 20.1001.1.22519726.1390.1.2.5.5]